

بسم الله الرحمن الرحيم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

بحث غروب اربعین پخش می‌شود. کلمه‌ی اربعین سالهای قبل هم گفتیم. سه عدد هست که راز درونش است. رازش را من بلد نیستم. یکی عدد هفت است. ایام هفته هفت روز است. مکه هفت بار باید طواف کرد. سنگ زدن به شیطان هفت بار است. سعی صفا و مروه هفت بار است. سوره حمد که همه باید هر روز بخوانیم هفت آیه دارد. این هفت چیست؟ نمی‌دانم.

1- رمز اعداد هفت، هفتاد و چهل

2- عدد اربعین و چهل را هم نمی‌دانم چیست. چون می‌گویند: از هر طرف چهل تا خانه همسایه است. به چهل مؤمن اگر دعا کنی دعای خودت هم مستجاب می‌شود. اگر چهل روز بر تو گذشت و نتوانستی گوشت بخوری، قرض کن و گوشت بخور و پولش را خدا می‌رساند. یعنی بیش از چهل روز نشود. هرکس چهل حدیث را حفظ کند چه مقامی دارد. خیلی، شاید خیلی خیلی است. منتهی من چون سالهای قبل گفتم دیگر ورقه‌هایم را نیاوردم. عدد اربعین هم یک رازی درونش است نمی‌دانم چیست. در همین هفت، آسمان‌ها هفت تا هست.

یکی هم مسأله‌ی 70 است. 70 هم نفهمیدم چیست. چه رازی درونش هست، نمی‌دانم. ما چیزی بلد نیستیم. ولی این ماجرای اربعین قدرت نمایی خداست. حمایت از امام حسین بعد از هزار و چهارصد سال. این چیست؟ شما حاضر هستید پول بدهید برای جد شانزدهم یک جلسه بگیری؟ پدرت و پدربزرگت را می‌شناسی. اما پنج نسل جلو، بگوییم: نسل شانزدهم شما، نسل سی و دوم شما، نسل نهم شما کیست؟ شما حاضر هستی پول بدهی؟ نه. من پول بدهم برای نسل نهم؟ شما برای پدربزرگت دیگر پول خرج نمی‌کنی. چطور شد بعد از 1400 سال این رقمی مردم خرج می‌کنند؟ ایران و عراق و باقی کشورها. حمایت بعد از 1400 سال. فوق زمان!

2- امام حسین علیه السلام، فوق مکان و زمان و مذهب

فوق مکان؛ زوار از همه‌جا، بدون مرز. فوق مکتب، زوار مسیحی هم داریم. عامل وحدت، چون امام حسین را شیعه و سنی قبول دارند. این حدیثی که نصفش را من می‌گویم و نصفش را شما بگویید. «سیدا شباب اهل الجنة» (بحار الأنوار، ج 10، ص 353) یعنی امام حسن و امام حسین دو جوان بهشتی هستند. این را سنی‌ها قبول دارند. «تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ» (انفال/60) داعش برای ایران طراحی کرده بود، و عراق و سوریه و لبنان! ولی این بزرگترین راهپیمایی شیعه است. اهل سنت هم می‌آیند ولی پرچمدار این حرکت شیعه است. هشدار به ستمگران، به مسلمان‌ها می‌گوید: عجب! ما این همه آدم هستیم پس خودمان را کم نکنیم. یک حرکت هدفدار، حرکت مظلوم یاب، حرکت ظالم ستیز، حرکت بی تشریفات، زن و مرد، پیر و جوان و سالم، معلول، مسئول و غیر مسئول، یک حرکت خودجوش مردمی، همه رئیس‌جمهورهای کره زمین خواسته باشند یک راهپیمایی چند میلیونی راه بیاندازند، محال است. همه رئیس‌جمهورهای فعلی، تمام رئیس‌جمهورها جمع شوند، دویست تا رئیس

جمهور خواسته باشند یک کار اربعینی راه بیاندازند، والله نمی‌توانند. با بودجه و ماشین و سرویس، این تقویت روحیه شهادت طلبی!

روحیه ایثار در موکب‌ها، چه پذیرایی‌هایی می‌کنند. چند نوع غذا، خودشان یک جاجیم می‌اندازند بیرون چادر می‌خوانند و زوارها را راه می‌دهند. واقعاً ایثار می‌کنند. امام حسین چه جاذبه‌ای دارد. قرآن به پیغمبر می‌گوید: «وَرَفَعْنَا لَكَ...» (شرح/4) کسی هست باقی‌اش را بخواند... «ذِکْرُک» یعنی پیغمبر من نام تو را بلند می‌کنم. خدا به پیغمبر قول داده است. نام امام حسین، نام پیغمبر است. یک حدیث است حفظ هستید. نصفش را من بگویم و نصفش را شما بگویید. «حسینٌ منی و أنا من حسین» حسین از من است. معلوم است نوه‌ی پیغمبر است. من از نوه‌ام هستم، یعنی چه؟ یعنی دین من از حسین است. «حسینٌ منی» یعنی شخص حسین از من است. ولی شخصیت من از حسین است. «حسینٌ منی» حسین از من است. اما «و أنا من حسین» من پیغمبر آنچه برای شما به عنوان اسلام آوردم در سایه خون حسین رشد کرد.

3- امام حسین علیه السلام، کشتی نجات و چراغ هدایت

این «ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة» در دریا، در خشکی آدم چراغ می‌خواهد. ولی اگر شب شد و در دریا بود، چراغ کافی نیست. هم چراغ می‌خواهد و هم کشتی می‌خواهد. می‌گوید: حسین هم چراغ است، هم کشتی است. «مصباح» یعنی چراغ است. «مصباح الهدی» یعنی چراغ است. «و سفينة النجاة» کشتی هم هست. آدم در تاریکی گیر کند شب چراغ می‌خواهد. اما اگر در دریا در تاریکی گیر کرد، هم چراغ می‌خواهد، هم کشتی. امام حسین، هم چراغ است و هم کشتی است. حالا... معلم چند معلم داریم. گاهی معلم همین کتاب‌هاست که می‌خوانیم که بعضی‌ها خاصیت دارد و بعضی هم هیچ خاصیتی ندارد. چون روایت داریم اگر خاصیت خودتان ارزیابی کنید ببینید این درسی که خواندید، شجاعت تو را بالا برد. تقوای تو را بالا برد. خدمت تو را بالا برد. اخلاص تو را بالا برد. ایثار تو را بالا برد. صبر و مقاومت تو را بالا برد. اگر یک چیزهایی را حفظ کردی، مدرک هم گرفتی ولی هیچ رشدی نکردی، این علم فایده ندارد و هر علمی ارزش ندارد. اینها که گفتیم از خودم نبود. «ثمرة العلم العبودية» ثمره علم بندگی خداست. ثمره علم تواضع است. درختی که میوه دارد، شاخه‌اش تواضع می‌کند و پایین می‌آید. درخت بی خاصیت، شاخه‌اش بالا می‌رود. هر تحصیل کرده نشسته نگاه کند فرقی با بچه‌گی‌اش چه بود؟ یک زمانی راهنمایی بود حالا فوق لیسانس است. محفوظات بالا رفته است. خوشا به حالت خوب است و ارزش است. خیلی ارزش دارد. اما آیا علمت بالا رفته، خودت هم بالا رفتی؟ آیا مثلاً صبر... الآن یک کسی آمد فحش داد، حاضر هستی تحمل کنی و او را ببخشی؟ گاهی افراد ممکن است پیر شوند، ولی روحشان بچه باشد. بچه سر سفره می‌نشیند اینقدر می‌خورد که مادرش می‌گوید: بس است! پیر هم شده باز غذا خوشمزه باشد می‌خورد تا بگویند: بس است! خودکشی می‌کنی. سنش بالا رفته اما به یک چیز خوبی رسید نمی‌تواند جلوی خودش را بگیرد. عصبانی شد، بچه بود فحش می‌داد. الآن پیر شده، عصبانی شده باز هم فحش می‌دهد. اگر یک پیرمردی، دانشمندی، هرکاری کرد به قبلش نگاه کند. فلسفه‌ی زیارت این است که برود راست امام حسین او چه کرد؟ همه چیزش را داد. تو چه کردی؟ این مهم است. آنوقت اگر خلوص باشد و کمال باشد خدا رشدش می‌دهد.

4- خط شکنی جابر با حضور در کربلا

یک روز اربعین یک زوار داشت. جابر بن عبدالله انصاری، یک زوار داشت. این یک زوار را خدا چند میلیون می‌کند. اینکه حدیث داریم «**ما کان لله ینموا**» اگر کار برای خدا باشد، خدا رشدش می‌دهد. هم از نظر مادی یک دانه می‌کاری، چند خوشه بیرون می‌آید و در هر خوشه چند دانه هست. یک تخمه هندوانه می‌کاری به مرور زمان یک مزرعه هندوانه می‌شود. این برای مثل مادی است. مسأله معنوی هم همینطور است. یک زوار... منتهی جابر هم اینطور نیست، آدم ساده‌ای نیست. یک مقدار در مورد جابر برای شما صحبت کنم. یک صلواتی بفرستید. (صلوات حضار)

روز عاشورا که امام حسین شهید شد. برق همه را گرفت. امام حسین شهید شد، زن و بچه‌اش اسیر شدند و هیچکس هیچ حرفی نمی‌زند. جابر از یاران پیغمبر است. زمان پیغمبر را درک کرده است. زمان امیرالمؤمنین را درک کرده است. زمان امام حسن و امام حسین را درک کرده است. یعنی چهار امام را درک کرده و از اصحاب پیغمبر است. این آمد سکوت را شکست. از این چه معلوم می‌شود؟ یعنی یک آدم سرشناس یک جاهایی باید قربانگاه بیایند. سکوت را بشکنند. گاهی در یک فامیل و یک محله‌ای، در یک کارخانه‌ای، اداره‌ای، بازاری، همه جا یک حرف می‌زنند. ولی شما می‌بینی مظلوم کیست؟ هیچکس یار ندارد، همین تنهایی باید اقدام کنی. هنر جابر این است که سکوت را شکست. بعد از کشتن امام حسین و اسارت اهل بیت دیگر هیچکس حرف نمی‌زد. سکوت را شکست. این خط شکن بود. ما در جبهه آنهایی که خط شکن هستند، برایشان ارزش بالایی قائل هستیم. خط شکن بود. این مسأله مهمی است.

چقدر راه آمد؟ از مدینه به کربلا آمد. هواپیما و ماشین نبود. این فاصله طولانی، یعنی اگر زوارهای اربعین ما زیارت خودشان را با زیارت جابر مقایسه کنند. او از اصحاب پیغمبر بود و ما نیستیم. او پیر بود حدود صد سال داشت و ما جوان هستیم. ما میانسال هستیم. او سکوت را شکست و در خفقان بلند شد آمد. شما در امنیت بلند می‌شوید می‌روید. او نابینا بود. ما چشم داریم. او راه را برای دیگران باز کرد، این خیلی مسأله مهمی است. از تنهایی نترسید. از نداشتن چشم نترسید. از فاصله دور نترسید. به دیگران جگر و جرأت داد. ما وقتی می‌رویم حرکت با کاروان می‌رویم. حرکت بدون کاروان، ولی میلیون‌ها کاروان را با خودش... خود جابر بدون کاروان به کربلا رفت، اما هزاران کاروان را راه انداخت.

5- شخصیت ممتاز جابر در نزد رسول خدا

از نظر علمی جابر یک آدم دانشمندی بود و مفسر قرآن بود. هم اصحاب پیغمبر بود و هم مفسر قرآن بود. حدیث‌های پیغمبر را وقتی شک داشتند می‌گفتند: جابر هست. جابر در غدیر خم حضور داشت. شعارش این بود «**علی خیر البشر**» غدیر را مطرح می‌کرد. با اینکه خلیفه اول و دوم و سوم آمدند و غدیر فراموش شد، اما جابر هر جا می‌رسید غدیر را مطرح می‌کرد. می‌گفت: من در غدیر بودم. پیغمبر فرمود: بعد از من علی بن ابی طالب است. پیغمبر یک جمله گفت برای من هم نو بود. فرمود: «**أَنْتَ مِنَّا**» در مورد سلمان هم داریم که فرمود: «**السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ**» (کافی / ج 1 / ص 401) سلمان از من است. ولی این را می‌گوید، به جابر گفت: «**أَنْتَ مِنَّا**» تو از ماه اهل بیت هستی. کار آدم کجا برود، که پیامبر بگوید: تو از من هستی! «**أَبْغَضَ اللَّهُ مَنْ أَبْغَضَكَ**» هر کس تو را به غضب دریاورد، خدا بر او غضب کند. «**وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّكَ**» (اختصاص مفید، ص 222) هر کس تو را دوست داشته باشد، خدا او را دوست داشته باشد.

شکنجه دید. با مس داغ انگشت‌های پیرمرد را داغ کردند. پیرمرد صد ساله با کم و زیادش، انگشت‌هایش را با مس داغ، داغ کردند. روزی امام باقر به جابر رسید و گفت: آخر عمرت است. اگر وصیت داری وصیت کن. جابر گفت: از کجا می‌دانی آخر عمر من است. فرمود: من امام باقر هستم و علم غیب دارم. فرمود: باشد. وصیت کرد! تا وصیت کرد همانجا جابر از دنیا رفت. جابر در نوزده جنگ در کنار پیغمبر بود. این خیلی مهم است. حوزه علمیه داشت. حلقه درس داشت و تفسیر می‌گفت. یک روز امام زین العابدین با بچه‌اش امام باقر که کوچک بود وارد خانه جابر شد. امام سجاد به امام باقر گفت: پیشانی این پیرمرد را ببوس. نایبنا بود. امام باقر که بچه بود رفت پیشانی جابر را بوسید. جابر چشم‌هایش بسته بود. گفت: این چه کسی بود پیشانی مرا بوسید؟ گفتند: این فرزند امام سجاد، امام باقر بود. گفت: پیغمبر به من گفت: آنقدر عمر می‌کنی که فرزند امام سجاد را هم می‌بینی! سلام مرا به او برسان. این خیلی مهم است. این ارتباطات خانوادگی، از حالا سلام می‌کنم برای نسل ششم و پنجمش! نسل پنجم می‌شود؟ امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین، امام سجاد، کسی تا چشم انداز این رقمی باشد. ارتباطات ما در نماز هم گفتند. گفتند: وقتی سلام می‌کنی هستی را در نظر بگیر. نگو: السلام علینا و علی این محله و علی ایرانی‌ها و علی سفید پوست‌ها! «و علی عباد الله الصالحین» به همه بندگان صالح سلام کن. هرکس، هرکجا، در هر زمان و در هر مکان! این یک ارتباط و یک پیوند مکتبی است که ما تنها نیستیم. با همه هستیم.

6- لزوم شناخت اصحاب پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

ما چه می‌توانیم بکنیم؟ پدرش در احد شهید شد و بعضی نوشتند مثله شد یعنی قطعه قطعه شد. پیش از هجرت پیغمبر به مدینه مسلمان شد. با پیغمبر پیمان بست. یکی از این دوازده نفری شد که به عنوان نماینده پیغمبر در قبیله خودش منصوب شد. این حدود بیش از بیست سال پیش من قصه جابر را در تلویزیون گفتم. گفتم: یک دانشمند، یک عالمی بیاید زندگی جابر را در یک کتاب بنویسد. تاریخ جابر را بنویسد. دوستی داشتیم از رفقای تفسیر نمونه به نام آقای محمدی اشتهاردی، شخصی وارسته و فاضل و خوش قلمی بود که بیش از دویست کتاب نوشته است. می‌گوید: یک موقع پای تلویزیون نشسته بودم، تو گفتی: یکی بیاید تاریخ جابر را بنویسد. من کمر بستم و زندگی جابر را نوشتم، کتابی نوشت به نام «جابر بن عبدالله انصاری». مثل اینکه به امام سجاد، امام بیمار می‌گوییم. امام سجاد، امام بیمار بود؟ نه! دعا‌های امام سجاد دعا نیست. خیلی‌هایش نارنجک است. علم غیب است. از یکسری علوم پرده برمی‌دارد. اینطور نیست مثل دعای ما که یک چیز ساده می‌گوییم. ما اصحاب اهل‌بیت را نشناختیم. ابوذر که بود؟ سلمان که بود؟ در زمان خودمان هم با آموزش و پرورش مشکل داریم. الآن بچه‌های کاشان نمی‌دانند فیض کاشانی چه کسی است؟ فیض کاشانی کسی است که امام فرمود. من این را از استاد شنیدم و استاد من از امام شنیده بود. می‌گفت: امام فرمود: فیض کاشانی به قدری کتاب علمی نوشته که از ورق زدن آن میج ما درد می‌گیرد. این همه کتاب علمی نوشته ولی بچه‌های کاشان او را نمی‌شناسند. ولی می‌خوانیم کوه هیمالیا چند متر است؟ این به چه درد ما می‌خورد؟

بچه‌های تبریز می‌دانند علامه امینی که بود؟ بچه‌های بروجرد می‌دانند آیت الله بروجردی که بود؟ خدا کند چند نفر جگر دار وارد جامعه ما شوند و چیزهایی که مفید نیست انقلابی برطرف کنند. البته سر و صدای بچه‌ها هم درآمده است. در تلویزیون هم پریشب حرف‌های تلخی شنیدیم. بچه‌ها می‌گویند: این درس به درد ما نمی‌خورد. شغل‌های بومی چرا از بین می‌رود؟ این

منطقه قالی بافی است، همه دخترها قالی بافی یاد بگیرند. این منطقه ماهی گیری است، زنها تن ماهی درست کردن را یاد بگیرند. هر منطقه‌ای هنرهای بومی را ایجاد اشتغال کنند. این نگاه می‌کند و می‌گوید: چون دختر عمه‌ام در فلان شهر لیسانس گرفته، من هم باید لیسانس بگیرم. بابا شرایط زندگی او فرق دارد. به هم نگاه می‌کنیم و علوم بی‌فایده می‌خوانیم. یک نهضتی باید بشود. الآن مدتی است دیگر هرچه جلو می‌روم می‌بینم شاهد دارم. چقدر شاهد دارم. مقام معظم رهبری، ریاست جمهوری، وزیر آموزش و پرورش، مسئولین، همه فهمیدند با اینکه داریم حرام می‌شویم. جابر کیست؟ ابوذر کیست؟ در زمان ما چه افرادی چه کارهایی کردند؟ چطور علم را رساندند؟ الآن شما با کامپیوتر و اینترنت هر کتابی را در هر کتابخانه‌ای هست می‌توانی روی صفحه بیاوری و ببینی. این شرایط تحصیلی برای ما استثنایی شده است.

جوان بودم خدمت آیت الله العظمی مکارم، چند نفر بودیم تفسیر نمونه می‌نوشتیم. آیاتی که نوبت من بود، به «لیس منی» رسیدم. «لیس من اهلک» نوح گفت: خدایا پسر من غرق می‌شود. فرمود: پسر تو از اهل تو نیست. او جزء منحرفین است. پسر نوح با بدان بنشست! غرق شد. من دیدم چند تا «لیس منی» داریم. یعنی بابا این بچه من نیست. این زن من نیست. این شوهر من نیست. این برادر من نیست. اگر خط و فکر و دینش با تو فرق می‌کند... ده مورد «لیس منی» پیدا کردم. از ما نیست! آن روز مورد تشویق قرار گرفتم و مرا تحسین کردند. گفتند: بارک الله! اینها را از کجا پیدا کردی؟ الآن پای کامپیوتر می‌روی، کلمه «لیس منی» را می‌زنی، او چقدر «لیس منی» می‌آید. یکوقت جوان بودم یک کتابی پیدا کردم اندازه این قرآن بود. نوشته بود «اوائل» برای آیت الله تستری در شوشتر من ایشان را دیده بودم. شهید مطهری را در اهواز دیدم و گفتم: چه عجب! گفت: می‌خواهم شوشتر بروم به دیدن علامه تستری! آدم عجیب و غریبی بود. یک کتابی نوشته اندازه قرآن، «اوائل» اول کسی که... مثلاً اول کسی که شلوار دوخت. اول کسی که مقاله نوشت. اول کسی که... هرچه اول کسی هست را آورده است. من این کتاب را دیدم و گفتم: عجب، این همه اول را از کجا آورده است؟ الآن در مسجد را ببندیم و بگوییم: هرکس خواست برود یک اول بگوید. اول کسی که چای دم کرد. اول کسی که پیتزا را به ایران آورد؟ اول کسی که ساندویچ آورد. هرکس یک اول بگوید. همه شما تا صبح می‌مانید. یعنی هرکس خواست بیرون برود یک اول بگوید. این همه اول از کجا آورده است؟

نزد یکی از علما رفتم و گفتم: ایشان این همه اول را از کجا آورده است؟ گفت: ایشان از اول بچگی نیت کرده یک کتاب اوائل بنویسد. یک قوطی نزدش بوده به مرور زمان هر کتابی دیده که در کتاب نوشته اول، نوشته و در قوطی انداخته است. پیر که شده اینها را چاپ کرده است. وگرنه اوائل یک جایی نیست که به مرور زمان... شما الآن پای کامپیوتر می‌روی بنویسی «اول ما» اول چیزی که، «اول من» اول کسی که، هرچه اوائل است و آن نود سال باید جمع کنی، شاید در یک دقیقه می‌شود. یعنی نود سال یک دقیقه شده است. با این امکانات علمی اگر بد درس بخوانیم، حرام ما باشد.

یکوقت تابستان جایی رفتم آب و هوای خنکی بود. همدان یا دماوند یا توپسرکان، یک جای خنکی رفته بودیم. شما فرهنگیان با طلاب این منطقه اگر دو برابر خوزستانی‌ها و بندرعباسی‌ها سواد نداشته باشید، آب و هوای خنک حرام شما باشد. من به یکی از مناطق گرمسیر رفتم، گفتم: هوا چطور است؟ گفتند: سالی سه ماه تابستان است. گفتم: نه ماه دیگر؟ گفت: نه ماه دیگر جهنم است. می‌خواست بگوید: هوا اینجا داغ است. سالی نه ماه جهنم است و سالی سه ماه تابستان است.

حالا این شرایطی که برای ما هست، ارتباط با دنیا، ارتباط با تکنولوژی، ارتباط با کامپیوتر، باید خوب درس بخوانیم. وقتتان را تلف نکنید. تا فیلم‌ها هم، اگر می‌بینید رشد درونش نیست، یک رقم رشد درونش است. رشد بدنی، رشد سیاسی، رشد اقتصادی، رشد فرهنگی، یک رشدی باید درونش باشد. گاهی وقت‌ها آدم یک چیزهایی می‌شنود که هیچ رشدی درونش نیست.

سمینارها هم همینطور است. سمینارها هم گاهی افرادی را جا به جا می‌کنند، شهرهای کوچک و بزرگ، اجاره می‌کنند، تالار می‌گیرند، سرود جمهوری اسلامی و افتتاحیه و اختتامیه، ولی همینطور می‌آیند می‌نشینند و یک چیزهایی گوش می‌دهند و می‌روند. چیزی درونش در نمی‌آید. این سمینارها مثل گوگرد است. این گوگرد را باید از آن استفاده کرد. گوگرد که سر کبریت روشن شد به چراغ گاز وصل شود و چراغ گاز هم به غذا وصل شود و غذا هم به انسان وصل شود و انسان به خدا وصل شود. این گوگرد تا خدا برود. این سمینار یعنی اینجا بیاییم. چند تا کتاب مفید ببینیم و بشنویم. چند تا دانشمند ببینیم و بشنویم. چند تا دانشمند را ببینیم و بشنویم. وگرنه هی این از او و او از این تعریف می‌کند. به قول امیرالمؤمنین می‌گوید: «يَتَقَارِضُونَ الثَّنَاءَ» (نهج البلاغه / خطبه 194) یعنی به همدیگر هی قرض می‌دهند. این می‌گوید: آن آقا چقدر خوب است. این می‌گوید: این آقا چقدر خوب است. یک خرده عمر ما تلف می‌شود برای این تجلیل‌ها! نیروهایی مثل جابر، مثل ابیذر و سلمان، پیغمبر بگوید: تو از من هستی. «السلمان منا اهل البيت» پیغمبر به جابر بگوید: «انت منا» تو از ما هستی. خیلی مقام است. این فوق آیت الله العظمی است. فوق پروفیسور است. پیغمبر بگوید: تو از من هستی. اینها چه کردند؟ این معرفتی که می‌گویند، غرض این است.

یک سلامی به امام حسین بکنیم، ما که محروم هستیم از اینجا سلام بدهیم. «السلام عليك يا أبا عبد الله السلام عليك و رحمة الله و برکاته» [چند لحظه‌ای از برادر ارجمند استفاده کنیم].

خدایا هرچه به عمر ما اضافه می‌کنی بر معرفت ما، مودت و علاقه ما، اطاعت ما نسبت به خودت و اولیائت اضافه بفرما. تمام حرکت‌ها را ذخیره قیامت و دعاها را مستجاب، مسافرین به خصوص زائرین امام حسین را سالم به وطن برگردان. آرزومندان نصیب بفرما. خدایا بدخواهان ما را شاد نکن. توطئه‌ها علیه اسلام و مسلمین خنثی و توطئه گران نااهل را نابود بفرما. شر اشرار به خودشان برگردان. قلب امام زمان را از ما راضی بفرما. صلواتی بفرستید. (صلوات حضار)

«والسلام عليكم و رحمة الله و برکاته»